

## عقاید یک دلک

اخیراً رمان «عقاید یک دلک»، نوشته هاینریش بل، برنده جایزه نوبل ادبیات را با ترجمه محمد اسماعیل زاده خواندم و لذت بسیار بردم. بل، زندگی یک دلک را به نیکی روایت کرده، دلکی که روزگاری اوضاع کاری خوبی داشته، با همسر کاتولیکش ماری زندگی میکرده، هرچند ازدواج آنها رسمی نبوده است. در عین حال، از اینکه ماری، پس از چند سال زندگی مشحون از خاطرات رنگارنگ، او را ترک کرده و اکنون با تسوفنر زندگی می‌کند، عمیقاً تلخکام و عصبانی است. شنیر (دلک) رابطه پر از تنشی با مادر و پدر خود دارد و به‌رغم اینکه والدین متمولی دارد، هنگامی که بی‌پول می‌شود و آهی در بساط ندارد، نمی‌تواند روی کمک آنها حساب کند و روزگار بهتری را برای خود رقم بزند. توگویی دلکی که در کار خنداندن دیگران است، از خندیدن و شاد بودن عاجز شده و تلخی و سردی بر او غلبه کرده...

هنگام خواندن بخش‌های مختلف «عقاید یک دلک» و تأمل در تجارب روزمره دلک قهرمان رمان، مقوله «تجربه ملال» به روایت آرتور شوپنهاور در ذهن و ضمیرم زنده شد. شوپنهاور زندگی را بسان چرخه‌ای می‌بیند که در آن انسان از پی برآوردن خواسته و نیازی، تمام هم و تلاش خود را بکار می‌گیرد؛ پس از برآورده شدن و رسیدن به‌خواسته و لذت بردن، فرد دلزدگی و ملالت را تجربه می‌کند. پس از چندی، دوباره از پی برآوردن خواسته و هدف دیگری تلاش می‌کند، پس از برآورده شدن و لذت بردن، دوباره دلزدگی و ملال را تجربه می‌کند؛ پس از چندی دوباره... چرخه شوپنهاوری، طنین کیر که گاردی نیز دارد و یادآور مرحله زیبایی‌شناختی (aesthetic) از مراحل سه‌گانه زیبایی‌شناختی، اخلاقی و دینی به روایت فیلسوف دانمارکی است.

می‌توان چنین انگاشت که «شکفتن از درون بسان گل سرخ» که راهکار شوپنهاور است برای شکستن این چرخه و فائق آمدن بر تجربه ملال و شکوفایی (flourishing) را به عیان چشیدن، در زندگی هنری که توام با خلاقیت و بداعت و طراوت است، امکان تحقق بیشتری دارد. اما، زندگی شنیر به روایت هاینریش بل، اینگونه نیست و او به تفاریق ملالت و کسالت و رکود و در جا زدن را تجربه می‌کند. در فقراتی از رمان، فریاد شنیر از سر درگمی به آسمان است و حوصله خود را هم ندارد؛ خویش را ابله و احمق خطاب می‌کند و به‌رغم اینکه تمیز است و نیازی به حمام رفتن ندارد، بوی چرک و تعفن را از ضمیر خویش استشمام می‌کند...

چنانکه در می‌یابم، زدودن تجربه ملال و چشیدن «شکوفایی» و «رضایت باطن»، بسان ماهی‌گریزی که در برکه‌های از جنس آینه نیز می‌لغزد و پنهان می‌شود، دیریاب است و به‌سهولت فراچنگ نمی‌آید. حتی هنرمندی هم که زندگی‌اش با خلاقیت و بداعت گره خورده، کاملاً متصور است که در چنبره ملال گرفتار آید و از این حصار بیرون نیاید. قیاس کردن وضعیت خود با موقعیت و وضعیت فلانی و بهمانی، خیلی از اوقات رهن و گمراه‌کننده است؛ چرا که مقایسه درون خود با بیرون دیگری راهی به جایی نمی‌برد. چه بسا کسی که جماعتی حسرت‌آلود و موقعیتش را می‌خورند؛ چرا که راهی به درون او ندارند و صرفاً بر اساس ظواهر و برون و قال او قضاوت می‌کنند و دسترسی به حال و درون او ندارند؛ از درون ناشاد است و روزگار ناخوشی دارد. تنها رصد کردن و قیاس ما فی‌الضمیر خود با خود (نه با دیگران) و نظر کردن در احوال درون و طمانینه و شادی را در ضمیر خویش سراغ گرفتن، در این میان رهگشاست.

به‌رغم گریزپایی و لغزندگی و دیریابی، روزگاری آکنده از شکفتگی درون و رضایت باطن و عاری از تجربه ملال، برای تمام دوستان و عزیزان آرزو می‌کنم.